

## جلسه چهارم درس بدایه الحکمه

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۲/۱۱/۱۱ مقارن با ۱۳۸۰/۱۱/۰۵ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ».

در کتاب استاد صفحه ۴۶ بررسی می شود.

«خَاتِمَةٌ مَا تَقَدَّمَ مِنَ الْوُجُوبِ، هُوَ الَّذِي يَأْتِي الْمُمْكِنَ مِنْ نَاحِيَةِ عِلَّتِهِ، وَلَهُ وَجُوبٌ آخِرٌ يَلْحَقُهُ بَعْدَ تَحَقُّقِ الْوُجُودِ أَوْ الْعَدَمِ وَهُوَ الْمُسَمَّى بِالضَّرُورَةِ بِشَرَطِ الْمَحْمُولِ».

در فصل پنجم درباره این قاعده صحبت شد که «الشيء ما لم يجب لم يوجد» و به این معنا است که ممکن، مادامی که از ناحیه علت به حد ضرورت نرسد، تحقق پیدا نمی کند. این وجوب و ضرورت چند اسم دارد که آن ها را بررسی می کنیم:

۱. وجوب سابق

۲. وجوب بالغیر

۳. وجوب غیری

۴. وجوب بناحیه العلة

ضرورتی که از ناحیه علت به معلول یا همان ممکن داده می شود ۴ اسم داشت که در سطر فوق بررسی شد. الان علت به معلول ضرورت بخشید و معلول موجود شد. در ظرف وجود، معلول یک وجوب دیگری هم پیدا می کند (وجوب دوم) که به این وجوب، وجوب لاحق گفته می شود که این یک اسم برای آن است و نام دیگر آن وجوب به شرط محمول است. معنای ضرورت به شرط محمول یا وجوب لاحق این است که موجود آن گاه که تحقق داشته باشد یا بگوییم که موجود در ظرف تحقق، مُحال است که نباشد زیرا اجتماع نقیضین است پس موجود در ظرف تحقق، حتماً هست و به این (موضوع) ضرورت به شرط محمول و یا ضرورت لاحق می گوئیم.

پس ضرورت به شرط محمول به معنای تحقق موجود در ظرف و در فرض تحقق وجودش است. موجود در آن ظرف و فرضی که هست، مُحال است که نباشد پس ضروری است که باشد. این ضرورت دیگر از ناحیه علت نیست و این ضرورت مربوط به وجود خود آن موجود است. چرا به اصطلاح به آن ضرورت به شرط محمول می گوئیم؟

زیرا به وجود اختصاص ندارد و هر کجا که ما محمول را به عنوان وصف موجود اخذ کنیم، جهت، ضرورت می شود (ضرورت به شرط محمول). برای مثال من قضیه ای را بیان می کنم و شما جهت آن را مشخص کنید. انسان دانشمند، دانشمند است بالضروره. انسان سفید، سفید است بالضروره. کلاغ سیاه، سیاه است بالضروره. غذای شیرین، شیرین است بالضروره. در باز، باز است بالضروره. هرگاه محمول، قید موضوع شد، جهت، ضرورت است. مانند این که انسان بی سواد، بی سواد است بالضروره. صندلی زیبا، زیبا است بالضروره. شهر شلوغ، شلوغ است بالضروره زیرا ما می گوئیم شهر شلوغ و محمول را در داخل موضوع آورده ایم و لذا جهت بالضروره می شود. الان می توان گفت که شیء موجود، بالضروره موجود است و این ضرورت به شرط محمول است. به این معنا که اگر ما چیزی را موجود فرض کردیم، در فرض و ظرف وجود یقیناً و ضرورتاً موجود است و این ضرورت، ضرورت به شرط محمول است و ضرورت به شرط محمول دو اسم دارد که به آن ضرورت به شرط محمول و یا وجوب لاحق می گویند و در مقابل وجوب سابق قرار دارد که وجوب سابق ۴ اسم دارد:

۱. وجوب سابق

۲. وجوب غیری

۳. وجوب بالغير

۴. وجوب من ناحیه العلة

پس نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که هر موجودی محفوف به دو وجوب است. هر موجودی در محدوده ۲ وجوب است و ۲ وجوب یا ضرورت، موجود را احاطه کرده است. یکی از این ۲ ضرورت از ناحیه علت آمد که اگر آن نبود اصلاً شیء موجود نمی‌شد زیرا شیء با اولویت و ترجیح و امثالهم موجود نمی‌شود و شیء با ضرورت موجود می‌شود و دومین ضرورت، ضرورت به شرط محمول است. پس اگر الان این کتاب هست و موجود است، ۲ وجوب آن را احاطه کرده است:

۱. علتش که به او وجوب بخشید و لذا موجود شد

۲. ضرورت به شرط محمول، زیرا چیزی که هست، در فرضی که هست وجود دارد و نمی‌شود که نباشد و این همان قانون فلسفی است که **كُلُّ مُمَكِّنٍ مَوْجُودٍ مَحْفُوفٌ بِالضَّرُورَتَيْنِ** (هر ممکن موجودی، به دو ضرورت محفوف است).

استاد توضیح می‌دهند که محفوف به معنای محاط و احاطه شده است و در دعاهایمان راجع به امام زمان (عج) داریم که **«وَحُقُّهُ بِالْمَلَأَيْكَةِ»**

که به این معنا است که ملائکه او را احاطه کرده‌اند تا به سلامت باشد. همان طور که ممکن موجود محفوف به ۲ ضرورت است، ممکن معدوم هم محفوف به ۲ امتناع است که آن ۲ امتناع، امتناع سابق و امتناع به شرط محمول هستند. به این معنا که همان طور که انسان موجود، موجود است بالضرورة، سیمرخ معدوم، معدوم است بالضرورة. نمی‌شود در ظرف و فرضی که نیست، احتمال بودنش باشد و یا وجود داشته باشد و در ظرفی که نیست، وجود ندارد و نبودنش حتمی است. برای مثال الان سیمرخ نیست که این نبودنش ضرورتی از ناحیه علت دارد و ضرورتی به شرط محمول دارد و یا امتناعی از ناحیه علت دارد و امتناعی هم به شرط محمول دارد. در نهایت این مسئله را قبلاً خواندید و دیگر آن را تکرار نمی‌کنیم و در مرحله اول این کتاب، استاد بیان کرده‌اند که مباحث عدمی در فلسفه همیشه با نوعی مجاز همراه است. این مطلب مهمی است که عرض کردیم و بیان کردیم که مباحث عدمی در فلسفه همیشه با نوعی مجاز همراه است به این معنا که اگر می‌گوییم که معدوم به خاطر علتش که به او امتناع بخشیده است، معدوم است و ما می‌دانیم که علت معدوم چیزی جز نبودن علت موجود نیست. این مسئله که در حال حاضر بارانی نیست، دلیل آن این است که در حال حاضر ابری نیست. ابر علت باران است و زمانی که نباشد بارانی وجود نخواهد داشت. نبودن ابر به نبودن باران امتناع بخشیده است و نمی‌شود که باران وجود داشته باشد و حالا که نیست، در ظرف نبودن نمی‌شود که وجود داشته باشد و این هم امتناع به شرط محمول شد. پس موجود به ۲ ضرورت و معدوم به ۲ امتناع، محفوف و محاط است.

**«خَاتِمَةٌ مَا تَقْدَمُ مِنَ الْوُجُوبِ، هُوَ الَّذِي يَأْتِي الْمُمْكِنُ مِنْ نَاحِيَةِ عِلَّتِهِ»**، (آن چه که از وجوب گذشت، همان است که برای ممکن از ناحیه علتش می‌آید). لذا ۴ اسم وجوب سابق، وجوب غیری، وجوب بالغير و وجوب من ناحیه العلة را دارا بود.

**«وَلَهُ وَوُجُوبٌ آخِرٌ يَلْحَقُهُ بَعْدَ تَحَقُّقِ الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ وَهُوَ الْمُسَمَّى بِالضَّرُورَةِ بِشَرَطِ الْمَحْمُولِ»**، (برای ممکن یک وجوب دیگری است که این وجوب دیگر ملحق می‌شود او را بعد از تحقق وجود و یا بعد از تحقق عدم و این همان است که به او ضرورت به شرط محمول گفته می‌شود). **«فَالْمُمْكِنُ الْمَوْجُودُ مَحْفُوفٌ بِالضَّرُورَتَيْنِ، السَّابِقَةِ وَاللَّاحِقَةِ»**، (ممکن موجود، محفوف به دو ضرورت است، یک مورد ضرورت سابق (که ۴ اسم دارد) و مورد دیگر ضرورت لاحق (که ۲ اسم ضرورت لاحق و ضرورت به شرط محمول دارد و ۲ اسم مترادف هم هستند) است).

**«الْفَصْلُ السَّادِسُ**

**فِي مَعَانِي الْأَمْكَانِ السِّتَّةِ»**

قصدمان تعریف ۶ معنی برای امکان است:

۱. امکان عام

۲. امکان خاص

۳. امکان اخص
۴. امکان استقبالی
۵. امکان وقوعی
۶. امکان استعدادی

این بحث، بحث بسیار مهمی در فلسفه است و بایستی این بحث را به خوبی فرا بگیرید. ۶ معنا برای امکان گفته شد. ما در علم و دانش عبارتی داریم با این عنوان که «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا» و یکی از راه‌های شناسایی ما، شناسایی از طریق ضد است و اگر ما بخواهیم که اقسام امکان را متوجه بشویم بایستی در ابتدا اقسام ضرورت را بدانیم و دلیل آن این است که امکان عبارت شد از سَلْبُ الضَّرُورَةِ و معنای آن را خواندیم و در فصل‌های نخستین این مرحله معنای آن را خواندیم که امکان سَلْبُ الضَّرُورَةِ است و تا زمانی که متوجه نشویم که ضرورت چه اقسامی دارد، نمی‌توانیم متوجه شویم که امکان دارای چه اقسامی است. سراغ ضرورت‌ها آمدیم و بیان کردیم که یک ضرورت ذاتی داریم، یک ضرورت وصفی داریم، یک ضرورت وقتی داریم و یک ضرورت به شرط محمول داریم. تعریف ضرورت ذاتی را خواندیم و بیان کردیم که در مقابل ضرورت غیری یا بالغیر و ضرورت قیاسی یا بالتقیاس قرار دارد و دیگر (مباحث) آن را تکرار نمی‌کنیم و چیزی را که یکبار مطالعه کردیم دیگر لزومی بر تکرار آن نیست و ضرورت ذاتی را خواندیم و ان شاء الله که در یادتان مانده باشد.

ولی ضرورت به شرط محمول را در حال حاضر خواندیم و در اول کلاس بحث ما راجع به ضرورت به شرط محمول بود ولی ضرورت وقتی و وصفی باقی می‌ماند که این دو وصف را هم در منطق خواندیم ولی از آن جهت که ممکن است آن را فراموش کرده باشید، اشاره‌ای به آن می‌کنیم. در ضرورت وقتی، ذات، مقتضی بر ضرورت نیست، وصف است که مقتضی ضرورت است. مثال آن این بود که «كُلُّ الْإِنْسَانِ مُتَحَرِّكُ الْأَصَابِعِ مَادَامَ

كَاتِبًا بِالضَّرُورَةِ»، آیا انسان بالضروره متحرک الاصابع است؟  
(پاسخ آن خیر است).

ولی آیا انسان در حال نوشتن بالضروره، متحرک الاصابع است؟  
(پاسخ آن بله است).

نمی‌شود که هم در حال نوشتن بود و هم انگشت و دست هیچ تکانی نخورد، به این ضرورت، ضرورت وصفی و یا وقتی می‌گوییم. می‌شود هم آن را صفت و هم وقت در نظر گرفت، انسانی که نویسا و در حال نوشتن است، این انسان بالضروره انگشتانش در حال حرکت است. انسان، به نوع انسان متحرک الاصابع نیست و انسان نویسا متحرک الاصابع است و انگشتانش تکان می‌خورد پس این ضرورت برای وصف است و یا برای وقت است (هم می‌توان آن را ضرورت دوم که وصفی باشد و هم ضرورت سوم که وقتی باشد در نظر گرفت ولی معمولاً آن را ضرورت وصفی در نظر می‌گیرند و برای وقت، مثال جدایی که در ادامه آن را بررسی می‌کنیم در نظر می‌گیرند ولی ما برای هر دو در نظر می‌گیریم و برای وقت، مثال جداگانه‌ای را می‌آوریم). آن مثال این است که «كُلُّ الْقَمَرِ

مُنْخَسِفٌ وَقَّتْ حِيَلُولَةَ الْأَرْضِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الشَّمْسِ بِالضَّرُورَةِ». هر ماهی ضرورتاً منخسف است و این انخساف برای قمر ضروری نیست و ذاتی نیست، ضروری وقتی است. به این معنا است که در وقتی که زمین بین او و خورشید، فاصله بشود، ضرورتاً منخسف است و ضرورتاً گرفته است. این ضرورت، ضرورت وقتی است و ضرورت وصفی نیست. اقسام ضرورت‌ها را دانستیم و در منطق هم خوانده بودیم و ما مطالب را تکرار کردیم زیرا گفتیم شاید منطق یادتان رفته باشد. به سراغ ادامه بحث برویم، استاد اظهار می‌کنند که سختی تدریس در همین است که انسان تا یک سری مقدمات را گاهی بحث نکند، گاه اصلاً ورود به بحث جایز نیست زیرا دانش‌پژوه و دانش‌آموز دچار سردرگمی می‌شود و نمی‌فهمد که (مطلب) از کجا شروع شده است و به کجا ختم شده است. ضرورت‌ها را شناختیم و الان به سراغ اقسام امکان آمده‌ایم.

امکان عام را سلب ضرورت از طرف مخالف تعریف کرده‌اند، امکان عام سلب ضرورت از طرف مخالف است و این به چه معنایی است؟  
گویا ما در حال حل کردن معما هستیم. مشاهده بفرمایید که گزاره شما یا ایجابی و یا سلبی است. مخالف ایجاب،

سلب است و مخالف سلب، ایجاب است. در امکان عام، اگر قضیه ممکنه ما ایجابی باشد، سلب ضرورت از طرف مخالف به معنای سلب ضرورت از طرف سلب است. اگر قضیه ما سلبی باشد، سلب ضرورت از طرف مخالف به معنای سلب ضرورت از طرف ایجاب است. دو مثال را بیان می‌کنیم. اگر من گفتم که باران باریدن، ممکن است. (بحث ما امکان عام است و در این جا تعریفی را که برای امکان گفته‌اند کنار بگذارید. تعریفی که بیان می‌کرد ممکن تساوی نسبت به وجود و عدم است را کنار بگذارید زیرا بحث ما در امکان عام است). در این مسئله اگر گفتم که باران باریدن ممکن است و مراد امکان عام بود، می‌خواهم بگویم که باران باریدن مُحال نیست (تنها همین مسئله را می‌خواهم بیان کنم). چیزی که مُحال نباشد ۲ زیرمجموعه می‌تواند داشته باشد که می‌تواند واجب باشد و یا ممکن به امکان خاص باشد و هر ۲ ممکن است. الان در این مثال که بیان کردیم ممکن به امکان خاص است، اگر بیان کنم که وجود واجب، ممکن است و مراد من امکان عام بود، معنای این جمله این است که وجود واجب مُحال نیست (همین قدر تاکید دارد و نه بیشتر). در امکان عام، از یک طرف سلب ضرورت می‌کنیم و نه از دو طرف. فی‌الحال اگر قضیه ایجابی باشد، از سلب، سلب ضرورت می‌شود و اگر قضیه سلبی باشد، از ایجاب، سلب ضرورت می‌شود ولی یک‌طرفه است و یک سلب ضرورت است و دو سلب ضرورت نیست و بیان کردیم که سلب ضرورت از طرف مخالف است. زمانی که بیان می‌شود که باران باریدن ممکن است، می‌خواهم بگویم که مُحال نیست و زمانی که گفته می‌شود که وجود واجب ممکن است، می‌خواهم بگویم که مُحال نیست (همین و نه بیشتر). به چه دلیلی به این امکان، امکان عامی گفته‌اند؟

نام دیگر امکان عام، امکان عامی است و چرا به آن امکان عام یا عامی می‌گویند؟

دلیل آن این است که عوام مردم از امکان همین را متوجه می‌شوند و مفهوم توده مردم از امکان همین است. زمانی که گفته می‌شود باران ممکن است بیارد، می‌خواهد بگوید که مُحال نیست (همین موضوع و نه بیشتر) و توده مردم سلب ضرورت از جانب مخالف می‌کنند. ما برای ایجابی مثالی را بیان کردیم و حال برای سلبی مثالی را ارائه خواهیم کرد. بیان می‌کنیم که وجود سیمرغ، ممکن نیست و عربی آن به این صورت است که «لَيْسَ وَجُودُ الْعَنْقَاءِ بِمُمْكِنٍ»، به این معنا که وجود سیمرغ ممکن نیست. اگر مراد امکان عام باشد، من می‌خواهم که تنها نفی وجوب کنم (همین و نه بیشتر). من می‌خواهم بگویم که سیمرغ واجب نیست و ضرورت وجود ندارد (همین و نه بیشتر). الان که ضرورت وجود ندارد و حالا که ضرورت وجود ندارد، آیا مُحال است یا ممکن خاص؟ (پاسخ هر دو می‌باشد).

لذا از این که گفته می‌شود وجود سیمرغ ممکن نیست، قصد این است که گفته شود که (سیمرغ) واجب نیست (همین و نه بیشتر). اگر در جمله‌ای دیگر بگویم که وجود شریک خدا ممکن نیست، استاد بیان می‌کنند که می‌توانیم در جمله وجود را هم به کار نبریم و بگوییم که شریک خدا ممکن نیست و یا سیمرغ ممکن نیست و برای روشن شدن وجود ذکر می‌شود. زمانی که گفته می‌شود که وجود شریک خدا ممکن نیست، قصد ما این است که بگوییم ضرورت وجود ندارد و واجب نیست ولی این ۲ مثال با هم تفاوت دارند. در مثال اول واجب نیست ولی ممکن به امکان خاص است، اما مثال دوم واجب نیست و ممتنع است. این (لفظ) ممکن نیست، هر دو مثال را شامل شد زیرا امکان عام است. ما طلبه‌هایی داریم که کتاب بدایه الحکمه و نهیة الحکمه و اسفار را مطالعه کردند و به نزد ما مراجعه می‌کنند و اظهار می‌کنند که امکان عام را متوجه نمی‌شویم. دلیل آن این است که (این مسائل) درست برای آن‌ها توضیح داده نشده است. در امکان عام، سلب ضرورت از طرف مخالف است. اگر قضیه ایجابی باشد، طرف مقابل آن سلب می‌شود و اگر سلبی باشد، طرف مقابل آن ایجاب می‌شود. در امکان عام تنها سلب ضرورت از طرف مقابل می‌شود. اگر ایجابی است تنها از سلبش (سلب ضرورت می‌شود) و به ایجاب آن کاری نداریم و اگر سلبی است، از ایجابش (سلب ضرورت می‌شود) و به سلب کاری نداریم و تنها طرف مقابل را سلب ضرورت می‌کنیم. اگر ایجابی باشد و بگوییم که باران باریدن ممکن است به این معنا که مُحال نیست، می‌گوییم وجود واجب ممکن است به این معنا که مُحال نیست. لذا در امکان عام، اگر جمله ایجابی باشد، هم شامل وجوب و هم شامل امکان خاص می‌شود. در امکان عام اگر جمله سلبی باشد، هم شامل امتناع و هم شامل امکان خاص می‌شود و هر دو را شامل می‌شود.

از آن جا به آن امکان عام یا عامی می‌گویند زیرا عرف همین را می‌فهمد، زمانی که در عرف جامعه به کلمات ممکن گفته می‌شود، همین را متوجه می‌شود. امکان خاص را اصلاً توضیحی نمی‌دهیم زیرا آن را توضیح دادیم و تنها برای این که یادآوری بشود بیان می‌کنیم که سلب ضرورت از ۲ طرف است، در امکان خاص سلب ضرورت از ۲ طرف است و به این معنا که هم از طرف وجود و هم از طرف عدم سلب ضرورت می‌شود و یا هم از طرف

ایجاب و هم از طرف سلب و از هر دو طرف (سلب ضرورت می‌شود). اگر من، من باب مثال بگویم که انسان، ممکن است و مراد امکان خاص بود، مراد این است که انسان نسبت به وجود و عدم متساوی است و می‌تواند باشد و می‌تواند نباشد و هر ۲ برای آن ممکن است. این موضوع سلب ضرورت از طرف مخالف نیست و سلب ضرورت از ۲ طرف است. اگر بگوییم که انسان ممکن است، در امکان خاص مراد این است که انسان نسبت به هستی و نیستی ضرورت ندارد. در باریدن ممکن است خواستیم بگوییم که باران باریدن، نسبت به نیستی ضرورت ندارد و می‌تواند نسبت به هستی ضرورت داشته باشد و می‌تواند امکان خاص باشد (هر ۲ برای آن ممکن است). زمانی که می‌گوییم باران باریدن ممکن است، قصد ما این است بگوییم که باران باریدن نسبت به نیستی ضروری نیست به این معنا که مُحال نیست، اعم از این که واجب باشد و ممکن به امکان خاص باشد. اما در امکان خاص به این صورت نیست و در امکان خاص معنای آن سلب ضرورت از دو طرف است. زمانی که گفته می‌شود انسان ممکن است معنای آن این است که نه واجب و نه ممتنع است. در باران باریدن ممکن است قصد ما این است که بگوییم که مُحال نیست. در وجود واجب ممکن است قصد ما این است که بگوییم مُحال نیست. در وجود سیمرغ ممکن نیست قصد ما این است که بگوییم وجود سیمرغ واجب نیست. در وجود شریک خدا ممکن نیست می‌خواهم بگویم که وجود شریک خدا واجب نیست و یک طرف را نقض می‌کنیم اما زمانی که گفته می‌شود انسان ممکن است، قصد ما این است که بگوییم (وجود انسان) نه واجب و نه ممتنع است (هیچ کدام، نه امتناع و نه وجوب) و از هر دو (امتناع و وجوب) سلب ضرورت می‌شود (هم طرف ایجاب و هم طرف سلب). امکان خاص نام دیگری هم دارد که به آن امکان خاصی هم می‌گویند. از آن جهت به این امکان، امکان خاص یا خاصی می‌گویند زیرا مربوط به فلاسفه و علم است و مربوط به خواص مردم است. مربوط به دانشمندان است و کاری به توده مردم ندارد. توده مردم این امکان را استفاده نمی‌کنند و گاهی اوقات اصلاً آن را متوجه نمی‌شود. این که ماهیتی، نسبتش به وجود و عدم علی‌السوی است (توده مردم آن را متوجه نمی‌شوند). زمانی که (توده مردم) از امکان استفاده می‌کنند، مرادشان نفی سلب ضرورت از طرف مخالف است (همین و نه بیشتر). اگر ایجابی است می‌خواهد بگوید که مُحال نیست و اگر سلبی است می‌خواهد بگوید که واجب و ضروری و حتمی نیست (همین و نه بیشتر). پس این امکان خاص و خاصی است که قبلاً هم آن‌ها را داشتیم و بررسی کردیم. (خوب دقت شود زیرا این بحث قابل توجه و دقت است) در امکان خاص ما فقط با ذات ماهیت کار داریم، ممکن است یک ذاتی نسبت به محمول، ممکن به امکان خاص باشد به این معنا که نه مقتضی وجود و نه مقتضی عدم و امتناع باشد (هیچ کدام)، اما همین ذات در یک وصفی و یا در یک وقتی به صفت ضرورت دچار می‌شود و ممکن است.

من از شما سوال می‌کنم که انسان نسبت به متحرک بودن انگشتانش، جهت آن چیست؟ که پاسخ امکان خاص است و می‌تواند حرکات انگشت داشته باشد و می‌تواند که حرکات انگشت نداشته باشد. حال اگر سوال کنم که انسان در حالت نویسندگی نسبت به متحرک بودن انگشتانش، جهت آن چیست؟ و آیا باز هم نسبت به تحرک الأصابع ممکن به امکان خاص است؟

پاسخ خیر است و متصف به صفت ضرورت است و متصف به ضرورت وصفی یا وقتی است. استاد در پاسخ به سوال یکی از حضار راجع به ضرورت و امکان خاص و اخص در مثال مطرح شده می‌فرمایند: «سوال شما مربوط به امکان اخص است که من هنوز آن را توضیح ندادم».

صحبت من این است که یک موضوعی که نسبت به محمولی سنجیده می‌شود، بایستی مشاهده کنیم که آیا ذات او متصف به امکان است یا خیر. انسان نسبت به در حرکت بودن انگشتان دست ممکن به امکان خاص است به این معنا که انگشتانش هم می‌تواند متحرک باشد و هم می‌تواند که متحرک نباشد. پس این موضوع با این محمول، جهت آن‌ها امکان خاص است. می‌بینیم که اگر این موضوع را با یک وصفی و یا در یک وقتی در نظر بگیریم، جهت ضرورت است. می‌خواهیم امکانی را درست کنیم که حتی شامل این مورد هم بشود یعنی امکانی بیاید و نه فقط در مقابل ضرورت ذاتیه باشد که در مقابل ضرورت ذات، ضرورت وصفی و ضرورت وقتی (در مقابل هر ۳ آن‌ها) باشد، این امکان، امکان آن اخص است. امکان اخص تعریف آن این است که سلب ضرورت از ذات و به اعتبار وصف و وقت است. ممکن بود که یک شیئی به اعتبار ذاتش سلب ضرورت بشود و ممکن است که امکان خاص هم باشد، اما به اعتبار وصف یا وقتش ممکن به امکان نباشد و ضروری باشد. اگر ما یک امکانی طراحی کردیم که علاوه بر سلب ضرورت وجود و سلب ضرورت عدم از ذات، سلب ضرورت وصفی و وقتی هم کرد، به آن امکان اخص می‌گوییم. امکان اخص، اخص از امکان خاص است و امکان خاص، اخص از امکان عام است و امکان عام سلب ۱ ضرورت بود که سلب ضرورت از طرف مخالف بود. امکان خاص سلب ۲ ضرورت

بود (سلب ضرورت از طرف مخالف و موافق، عدم و وجود) ولی امکان اخص سلب ۴ ضرورت است که سلب ضرورت از طرف مخالف، سلب ضرورت از طرف موافق، سلب ضرورت وصفی و سلب ضرورت وقتی است که به آن امکان اخص می‌گوییم.

مثالی می‌زنیم، «الإنسان»، (موضوع را انسان قرار می‌دهیم به اعتبار این که نزدیک‌ترین موجود به ما است) «کاتبٌ بِالْإمكان»، این امکان امکان اخص است، انسان بالامکان نویسا است. چرا امکان اخص است؟ زیرا موضوع ما انسان است.

سوال این است که اگر موضوع انسان در حال کتابت بود، در این مسئله هم آیا کاتبٌ بالامکان بود؟ (پاسخ خیر است و انسان در حین کتابت، کاتبٌ بِالضَّرورة است).

اگر انسان را موضوع قرار دادیم و موضوع ما انسان شد، انسانیت مقتضی بر ضرورت کتابت نیست و ما در موضوع نه وصفی را اخذ کردیم که ضرورت‌آفرین باشد و نه وقتی را در نظر گرفتیم که ضرورت‌آفرین باشد و به این اعتبار که نه وقتی و نه وصفی را در نظر گرفتیم که ضرورت‌آفرین باشد، امکان اخص می‌شود. سراغ امکان استقبالی می‌رویم، حال من سوالی را از شما می‌پرسم، در اول درس ضرورت به شرط محمول را فرا گرفتید. معنی آن این بود که هر چیزی در ظرف وجودش، بودنش هستی و واجب است. همان طور که می‌گفتیم انسان سفید است بالضرورة پس انسان موجود، موجود است بالضرورة. در موجود، موجود است بالضرورة. کتاب موجود، موجود است بالضرورة. زمانی که محمول را در درون موضوع آوردیم، قهراً زمانی که محمول بر او بار شد، جهت، ضرورت می‌شود. الان می‌خواهیم امکانی را بسازیم که حتی ضرورت به شرط محمول هم از بین ببرد، به این معنا که حتی از ضرورت به شرط محمول سلب ضرورت باشد.

پس امکان استقبالی سلب ضرورت از ذات به اعتبار وصف، وقت و حتی سلب ضرورت به شرط محمول می‌باشد و می‌خواهیم ضرورت به شرط محمول هم در این امکان سلب کنیم زیرا امکان، سلب ضرورت است و الان

می‌خواهیم امکانی را بسازیم که ضرورت به شرط محمول هم نفی کند مانند این که «زیدٌ کاتبٌ غداً بِالْإمكان»، (زید فردا بالامکان نویسا است)، زید اگر در حال حاضر مشغول نوشتن باشد، ضرورت به شرط محمول می‌شود و زید نویسا، نویسا است. اما تا زمانی که گفتیم فردا، دیگر شیء موجود فعلی در نظر نگرفته شده است و لذا ضرورت به شرط محمول وجود ندارد. ضرورت به شرط محمول برای زمان تحقق است و این موضوع زمان تحقق

آن فردا است و هنوز نیامده است. زید اگر الان در حال نوشتن است، گفته می‌شود که «زیدٌ کاتبٌ بِالضَّرورة»، گفته می‌شود که این چه ضرورتی است و در پاسخ می‌گوییم که ضرورت به شرط محمول است و زید دارد می‌نویسد

و قابل مشاهده است. بنده در حال حاضر که دارم تدریس می‌کنم، گفته می‌شود که «علیٌ یُدِّرِسُ بِالضَّرورة»، زیرا در حال حاضر در حال تدریس کردن هستیم و این ضرورت به شرط محمول است. درباره امکان در گذشته سوال می‌کنند و استاد پاسخ می‌دهند که گذشته روشن‌تر است و اگر حال چنین باشد و گذشته به طریق اولی (واضح

است)، زیرا در ظرف خودش تحقق پیدا کرده است. اگر بخواهیم بگوییم که «علیٌ یُدِّرِسُ یوماً واحداً فی الأسبوع

القادم»، (بنده در روز یکشنبه هفته آینده درس می‌دهم)، جهت آن امکان است و این امکان ضرورت به شرط محمول را نادیده می‌گیرد و ضرورت به شرط محمولی نیست. ضرورت به شرط محمول برای موجوداتی است که موجود شده‌اند و یا الان در حال موجود شدن هستند، می‌باشد. زمانی که صحبت از آینده شد، ضرورت به شرط محمولی دیگر وجود ندارد و این هم امکان استقبالی (که تعریف آن را بیان کردیم). استاد در پاسخ به سوال یکی از دانشجویان راجع به وصف و وقت و امکان‌بخشی آن‌ها می‌فرمایند: «وصف و وقت اگر گذشته و حال باشد، ضرورت‌بخش است ولی اگر آینده باشد، ضرورت‌بخش نیست».

یک مطلب را فلاسفه در این موضوع دارند که این مطلب قابل عنایت و توجه است و آن مطلب این است که فیلسوفان می‌گویند: «امکان استقبالی، منشأ آن جهل است». این که امکان استقبالی منشأ آن کمبود علمی است، بحث زیبایی است. مثالی را بیان می‌کنیم، شما فرض کنید که از اولیا خدا هستید و آینده را می‌بینید، الان دارید مشاهده می‌کنید که یکشنبه آینده و در همین ساعت من مشغول تدریس هستم. پس می‌توانید بگویید که علیٌ

یُدِّرِسُ بِالْإمكان؟

پاسخ آن خیر است و «علیٌ یُدِّرِسُ بِالضَّرورة»، درست است زیرا علی دارد درس می‌دهد.

در امکان استقبالی، چیزی که ما اسم آن را امکان گذاشتیم، منشأ آن جهل ما به آینده است و گرنه آینده با گذشته تفاوتی ندارد.

به عبارت اخری می‌توان گفت که اگر یادتان باشد و ان شاء الله که یادتان هست ما بیان کردیم که هر چیزی در عالم واقع می‌شود، زیرمجموعه علت است و زیرمجموعه ضرورت علی و معلولی است. لذا فیلسوف بیان می‌کند که ما اتفاق نداریم، تصادف نداریم، شانس نداریم، بخت نداریم، زیرا ملاک آن خرافه است و هرچه که واقع می‌شود علت تامه‌ای دارد و علت، ضرورت‌بخش است. من هم در یک‌شنبه آینده یا تدریس می‌کنم و یا تدریس نمی‌کنم، اگر تدریس کنم از روی علت است و اگر تدریس هم نکنم از روی علت است. اگر حتماً تدریس یا هست و یا نیست، پس دیگر امکانی وجود ندارد. از آن جهت به آن بالامکان گفته می‌شود زیرا من نمی‌دانم و نسبت به آن آگاهی ندارم. گاهی اوقات اتفاق افتاده است که ائمه اطهار (ع) و یا پیامبر (ص)، پیش‌بینی‌ای کردند و راوی می‌گوید: «أَكْثَرُ هَذَا؟».

و راوی درباره احتمال اتفاق افتادن پیش‌بینی سوال می‌کند و حضرت در پاسخ می‌فرماید: «كَأَثَرُ حَتْمًا».

می‌گوید که آیا این حتماً می‌شود؟

و حضرت می‌فرماید که حتماً می‌شود. پیامبر (ص) عایشه را می‌بیند که سوار بر شتر شده است و دارد از محله حوآب رد می‌شود و سگ‌ها هم در حال پارس کردن هستند و او هم ترسیده است و شتر را تندتر می‌راند و این را پیامبر (ص) دارد می‌بیند زیرا برای پیامبر (ص) گذشته و آینده تفاوتی ندارد. زن‌های ایشان دورشان نشسته‌اند و پیامبر می‌پرسد که «أَيُّتَكُنُّ صَاحِبَةَ الْجَمَلِ الْخَوَّابِ؟»، (کدام یک از شما صاحب شتر در محله حوآب است؟).

آن‌ها که علم غیب نداشتند و نمی‌دانستند و پیامبر (ص) رو به عایشه کردند و فرمودند که «لَا تَكُونِي أَنْتِ»، تو (صاحب شتر) نباشی، لذا سوار بر شتر که شد و از مکه به بصره آمد، در راه به محله‌ای رسید و سگ‌ها شروع به پارس کردن کردند، عایشه پرسید که اسم این محل کجاست؟

پاسخ دادند که حوآب است، گفت که «إِرْجِعُونِي»، مرا برگردانید. جمله پیامبر (ص) یادش افتاد. طلحه و زبیر دست‌اندرکارانش، هفتاد شاهد دروغین اقامه کردند و سوگند خوردند که این محل حوآب نیست و برای مثال قوآب است و او هم باور کرد و مسیرش را ادامه داد. اگر ما بحثی به نام امکان استقبالی داریم، برای ضعف علم ما و مربوط به جهل ما است و گرنه هر چیزی در ظرف خود بایسته است و ظرف‌ها هم تفاوتی با هم ندارد. گذشته و حال و آینده تفاوتی با هم ندارند. هر چیزی در ظرف خود بایسته است و آن چیزی هم که در آینده می‌خواهد محقق شود بایسته است و نظام علی و معلولی ضروری است. من نمی‌دانم و از آن جا که نمی‌دانم یک امکان استقبالی در این جا می‌روید. این ۴ نوع امکان که بررسی شد و به نوع پنجم آن رسیدیم. استاد بیان می‌کنند که به این کیفیت کتاب مطلب ندارد که ما عرض کردیم ولی مطلب به یک معنا روشن است.

## «الفصل السادس

### في معاني الإمكان

الإمكانُ المبحوثُ عنه هَاهُنَا هُوَ، لِأَصْرُورَةِ الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْمَاهِيَةِ، الْمَأْخُودَةِ مِنْ حَيْثُ هِيَ وَهِيَ الْمُسَمَّى بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ وَالْخَاصِّ.

(الان امکانی که بحث می‌شود از آن در این مرحله، عبارت است از عدم ضرورت وجود، عدم ضرورت عدم، نسبت به ماهیتی که به حد ذات اخذ شده است). این امکان همین امکانی است که امکان خاص یا خاصی نامیده می‌شود. «وَقَدْ يُسْتَعْمَلُ الْإِمْكَانُ بِمَعْنَى، سَلْبِ الصَّرُورَةِ عَنِ الْجَانِبِ الْمُخَالَفِ، سِوَاءَ كَانَ الْجَانِبِ الْمُوَافِقِ صَّرُورِيًّا أَوْ غَيْرِ صَّرُورِيٍّ»، (گاهی امکان به معنی سلب ضرورت از جانب مخالف استعمال می‌شود، چه جانب موافق ضروری باشد و چه غیر ضروری باشد).

«يُقَالُ الشَّيْءُ الْفَلَاني مُمَكِّنٌ أَي لَيْسَ بِمُمْتَنِعٍ، وَهُوَ الْمُسْتَعْمَلُ فِي لِسَانِ الْعَامَّةِ، أَعْرَبَ مِنَ الْإِمْكَانِ الْخَاصِّ، وَلِذَا يُسَمَّى

إِمْكَانًا عَامِيًّا وَعَامًّا»، (این طور گفته می‌شود که شیء فلانی و ما باریدن باران را مثال زدیم که گفتیم باریدن باران ممکن است و ممتنع نیست (همین و نه بیشتر). لذا این امکان اگر قضیه ایجابی باشد با وجوب هم می‌سازد و اگر قضیه سلبی باشد با امتناع هم می‌سازد و همین امکان است که در زبان توده مردم استعمال شده است و این اعم از امکان خاص است و لذا امکان عامی و یا عام نامیده می‌شود). به آن عام گفته می‌شود زیرا اعم از امکان خاص

است و عامی به آن می‌گویند زیرا برای توده است و توده مردم این امکان را می‌فهمند.

«وَقَدْ يُسْتَعْمَلُ فِي مَعْنَى أَحْصَ مِنْ ذَلِكَ، وَهُوَ سَلْبُ الضَّرُورَاتِ الدَّائِيَةِ وَالْوَصْفِيَّةِ وَالْوَقْتِيَّةِ»، (گاهی امکان در یک معنی اخص از آن استعمال می‌شود و آن همان سلب ضرورات ذاتی، وصفی و وقتی است). امکان عام سلب یک ضرورت بود، امکان خاص سلب ۲ ضرورت بود و امکان اخص سلب ۴ ضرورت است زیرا خود امکان خاص سلب ۲ ضرورت است، وقت و وصف هم اضافه می‌شود و در کل سلب ۴ ضرورت می‌شود. گاهی در یک معنای اخصی استعمال می‌شود که این عبارت باشد از سلب ضرورات ذاتی، وصفی و وقتی. مانند این که ما بگوییم «الْإِنْسَانُ كَاتِبٌ بِالْإِمْكَانِ»، به این معنا که انسان به امکان نویسا است.

«كَلَّمْنَا الْإِنْسَانَ كَاتِبٌ بِالْإِمْكَانِ، حَيْثُ إِنَّ الْإِنْسَانِيَّةَ لَا تَقْتَضِي ضَرُورَةَ الْكِتَابَةِ»، (به این معنا که انسانیت مقتضی ضرورت کتابت نیست)، پس ضرورت ذاتی نداریم.

«وَلَمْ يُوَخَّذْ فِي الْمَوْضُوعِ وَصْفٌ يُوجِبُ الضَّرُورَةَ وَلَا وَقْتُ كَذَلِكَ»، (در موضوع هم ما گفتیم که در انسان نه وصفی اخذ شد که موجب ضرورت باشد برای مثال بگوییم که متحرک الاصابع، نه وقتی که موجب ضرورت باشد و برای مثال بگوییم که زمان تحرک الاصابع).

«وَتَحَقُّقُ الْإِمْكَانِ بِهَذَا الْمَعْنَى فِي الْقَضِيَّةِ، بِحَسَبِ الْإِعْتِبَارِ الْعَقْلِيِّ، بِمُقَايَسَةِ الْمَحْمُولِ إِلَى الْمَوْضُوعِ، لَا يُنَافِي ثُبُوتَ

الضَّرُورَةِ بِحَسَبِ الْخَارِجِ بَثُوتِ الْعِلَّةِ»، (نکته‌ای را این جا ذکر می‌کنند که ما از بیرون نگفتیم، در امکان اخص ما داریم یک امر عقلی را تحلیل می‌کنیم و این امر عقلی ممکن است با امر خارجی موافق نباشد به این معنا که انسان در حد ذات نویسا نیست و این منافات ندارد بر این که مشغول نوشتن باشد). توضیح مطلب این است که من در حال حاضر شروع به نوشتن می‌کنم و شما هم دارید می‌نویسید، در حالی که من دارم می‌نویسم می‌توان گفت «الْإِنْسَانُ كَاتِبٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ» و بگوییم بالامکان الضَّرُورَةُ زیرا موضوع انسانیت قرار گرفت و اگر موضوع انسانیت است حکم بر روی نوع و انسانیت رفته است و منافاتی با این که در خارج من یا نویسا هستم و یا نویسا نیستم ندارد زیرا آن تحلیل عقلی است و این بحث خارجی است. تحقق امکان به این معنا در یک گزاره به حسب اعتبار عقلی، به وسیله مقایسه محمول به موضوع، این (مسئله) منافی با ثبوت ضرورت بحسب الخارِجِ بَثُوتِ الْعِلَّةِ نیست.

علت نوشتن پیدا شده است و من دارم می‌نویسم پس در خارج من الان نویسا هستم ولی من مرادم که برای مثال زید نبود و مراد انسانیت انسان بود. انسان در مقام ذات، نویسا نیست، به این معنا است که ضرورتاً نویسا نیست یعنی نویسا بودن برای انسان ممکن بالامکان اخص است.

«وَيُسَمَّى الْإِمْكَانُ الْأَخْصَ»، (و به آن امکان اخص می‌گوییم). علت این که به آن اخص می‌گوییم واضح است و آن این است که امکان عام سلب یک ضرورت بود، امکان خاص سلب ۲ ضرورت بود و امکان اخص سلب ۴ ضرورت است، پس امکان اخص شد.

«وَقَدْ يُسْتَعْمَلُ بِمَعْنَى سَلْبِ الضَّرُورَةِ مِنَ الْجِهَاتِ الثَّلَاثِ وَالضَّرُورَةُ بِشَرْطِ الْمَحْمُولِ أَيْضاً»، (گاهی امکان به معنی سلب ضرورت از جهات ثلاث (ذات، وصف و وقت) استعمال می‌شود (با اول فصل اشتباه نگیرید که بیان کردیم به مواد ثلاث جهات ثلاث هم می‌گویند و مراد در این جا نیست و در این جا مراد از جهات ثلاث ذات، وصف و وقت است) و علاوه بر سلب ضرورت از ذات، وصف و وقت، سلب ضرورت از محمول نیز می‌شود).

مانند این که «قَوْلُنَا زَيْدٌ كَاتِبٌ عَدَاً بِالْإِمْكَانِ»، (زید فردا بالامکان نویسا است).

«وَيَخْتَصُّ بِالْأُمُورِ الْمُسْتَقْبَلَةِ الَّتِي لَمْ تَتَّحَقَّقْ بَعْدُ»، (این امکان اختصاص به امور آینده دارد که محقق نشده است). «حَتَّى يَثْبُتَ فِيهَا الضَّرُورَةُ بِشَرْطِ الْمَحْمُولِ»، (تا این که ضرورت به شرط محمول در او ثابت بشود، اصلاً محقق نیست که ضرورت به شرط محمول بخواهد در او محقق بشود). به این امکان، امکان استقبالی می‌گوییم و به آن می‌رسیم. «وَهَذَا الْإِمْكَانُ إِذَا يَثْبُتُ بِحَسَبِ الظَّنِّ وَالْعَفَلَةِ، عَنْ أَنْ كُلِّ حَادِثٍ مُسْتَقْبَلٍ إِمَّا وَاجِبٌ أَوْ مُمْتَنَعٌ، لِأَنْتِهَاءَهُ إِلَى عِلَلٍ مَوْجِبَةٍ مَفْرُوعٍ عَنْهَا، وَيُسَمَّى الْإِمْكَانُ الْإِسْتِقْبَالِيَّ». می‌خواهد بیان کند که این امکان با جهل ما گره خورده است و لذا اگر ما یک روزی عالم باشیم، این امکان از بین می‌رود. منشأ این امکان کمبود علم ما است و



نه واقعیت خارجی.  
(این امکان این است و جز این نیست که به حسب ظن و غفلت از این که هر حادثه مستقبلی یا واجب و یا ممتنع است و دلیل واجب و ممتنع بودنش این است که منتهی بودنش به علت موجهه است می‌گوییم که این علل خودش نیامده است و گفته می‌شود این‌طور نیست و این علل فراغت از او حاصل شده است و خدای متعال همه چیز را الی الابد الابد رقم زده است و همه چیز مشخص و معلوم و معین است پس یکشنبه آینده یا من تدریس می‌کنم بالضروره و یا تدریس نمی‌کنم بالامتناع. تدریس کنم ضروری است و اگر تدریس نکنم امتناعی است یا خدای نکرده مصیبتی برای من پیدا می‌شود که اصلاً نمی‌شود که بیایم و یا ضرورتی پیدا می‌شود که حتماً می‌آیم و بالاخره یا هست و یا نیست. اگر هست که ضرورت دارد و گفتیم که هر موجودی محفوف به ۲ ضرورت است و اگر نیست باز هم امتناع دارد و بیان کردیم که هر معلولی محفوف به ۲ امتناع است و در خارج یا هست و یا نیست و ما نسبت به آن آگاهی نداریم و از جهل خودمان امکانی به نام امکان استقبالی درست کردیم و به آن امکان استقبالی می‌گویند).  
پایان جلسه چهارم